



آغاز و انجام شعر در دیدگاه پدیدارشناسانه هایدگر

عنایت‌الله شریف‌پور*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

فرح ابوطالبی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

مسعود باقری

دانشیار گروه روان‌شناسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

(از ص ۱۰۱ تا ۱۲۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۶/۲۶

علمی-پژوهشی

چکیده

شعر کدام است؟ سؤال بنیادینی که بارها در علوم مختلفی چون فلسفه، ادبیات و زبان‌شناسی مطرح شده و پاسخ‌هایی یافته است. در این مقاله تلاش شده است تا با استفاده از پدیدارشناسی هایدگری به این سؤال اساسی پاسخ داده و بر همین مبنا، حوزه و موضوع علم ادبیات شناسایی شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد آنچه هایدگر از آن با تعبیر «خانه وجود» یاد می‌کند، زبانی است که از هستی به گوش انسان می‌رسد و این همان فهم‌ها و شناخت‌های انسان است. آنچه از فهم‌ها و گشایش هستی به گفت‌انسانی درآید، «سخن» و زبان انسان را می‌سازد. شعر، بیان و بروز فهم‌های جدیدی است که پیش از این، در سخن انسان نبوده‌اند. شعر، سخنی است که هستند را متفاوت از پیش مکشوف می‌کند و فهم جدیدی برای انسان به همراه دارد. چون شعر مکرر شود و کاربرد عام یابد، فهم و دریافت شخصی، همگانی و عمومی می‌شود. سخن انسان همیشه در طیفی از پیش‌داشتگی و جدیدبودن، خلاقیت و ناخلاقیت، شعر و سخن روزمره قرار دارد. فهم‌ها در سخن انسانی به اشتراک گذاشته می‌شوند و شعر امکان به اشتراک گذاشتن فهم‌های جدید است. شعر، به سخن کشیدن فهم‌های جدید و موجب افزایش و گسترش فهم‌ها و سخن عمومی است. لازم است علم ادبیات به وجه خلاقانه و سخن‌ساز شعر بیشتر توجه کند و جهت پیشرفت و گسترش سخن انسانی، برای سخن‌های خلاقانه و جدیدی که بنیادهای ادبی را ترک می‌کنند، بیشتر ارزش قائل شود.

واژه‌های کلیدی: پدیدارشناسی، زبان، سخن، شعر، هایدگر.

۱. مقدمه

«ادبیات از کجا شروع می‌شود؟ و زبان در کجا پایان می‌یابد؟» این سؤال است که علی‌محمد حق‌شناس در سال ۱۳۷۳ در دومین کنفرانس زبان‌شناسی در مقاله‌ای با عنوان «نظم، نثر و شعر: سه گونه ادب» مطرح کرد. وی برای کمک به علمی‌شدن مطالعات ادبی، می‌نویسد:

اگر نتوانیم مشخص کنیم که پایان حوزه زبان کجاست و آغاز حوزه ادبیات کجا، در آن صورت یک علمی خواهیم داشت که موضوعش چندان مشخص نیست (۱۳۷۳: ۱۰۵).

سال‌هاست که ادبیات در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود؛ اما هنوز حیطه و موضوع این علم مشخص نیست. بسیاری از متون تاریخی و مذهبی و عرفانی به عنوان متن ادبی بررسی می‌شوند، در حالی که کمتر به اشعار و نوشته‌های شاعران و نویسندگان معاصر پرداخته می‌شود؛ با این توجیه که ادبیات متون جدید چنان نیست که نیازی به بررسی و تدقیق داشته باشند. در واقع آنچه در ادبیات مورد بررسی و شناخت قرار می‌گیرد، بنیادهای ادبی و پیش‌داشته‌هایی است که در سخن ادبی نهادینه شده‌اند و زمینه ادبیات را فراهم ساخته‌اند. در این مقاله سعی شده است با استفاده از پدیدارشناسی هایدگری حیطه ادبیات مشخص و این‌همانی شعر و زبان ادبی ارزیابی شود. منظور این نوشته، بازشناسی و تعریف مجدد شعر و زبان از دیدگاه هایدگر نیست؛ چراکه این مهم در کتب و مقالات عدیده‌ای و به دست عالمان اهل ادب انجام شده است و چندی از این متون، منبع و مأخذ این نوشته قرار گرفته‌اند. آنچه در اینجا مورد بحث و بررسی است، پیداکردن حوزه علم ادبیات برپایه پدیدارشناسی هایدگر است.

مارتین هایدگر (Martin Heidegger)، معروف‌ترین فیلسوف پدیدارشناس قرن بیستم، مطالعات دانشگاهی خود را در دانشکده الهیات فرایبورگ (Freiburg) آغاز کرد و در اوان ورود به دانشگاه، شیفته دیدگاه پدیدارشناسانه هوسرل (Edmund Husserl) شد، اندیشه خود را بر پایه شعار «بازگشت به سوی اشیاء» هوسرل گسترش داد و از چیستی موجود به چیستی وجود معطوف گشت. تفکر، شعر و زبان از اصول بنیادین اندیشه هایدگر هستند، «فهم هایدگر از زبان و ارتباطش با ماهیت انسان دریچه‌های جدیدی از درک شرایط بشر باز می‌کند» (Taylor, 2005: 452) و این درک جدید، تعریف زبان و شعر را نیز تغییر می‌دهد.

۲. زبان و شعر در آثار هایدگر

هایدگر زبان را خانه وجود می‌داند و بر آن است که تفکر و شعر گشایش وجود و هستی‌اند و هر دو در زبان ممکن می‌شوند. هایدگر برای شناخت زبان، فلسفه زبان و زبان‌شناسی را کنار می‌نهد و به سوی خود زبان می‌رود. وی در فصل پنجم کتاب هستی و زمان به زبان پرداخته و خصایص گوناگون زبان را مد نظر قرار می‌دهد. وی بیان (Aussage – Assertion) را «نشان‌دادن تعیین‌کننده به نحو ارتباطی [یا مشترک]» معرفی می‌کند (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۰۹)؛ «بیان بر بنیان چیزی که پیشاپیش در فهمیدن گشوده شده یا پیرانگانه کشف شده است، انجام می‌گیرد» (همان). بیان برای اینکه بتواند نشان دهد، باید بر پایه پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت عمل کند. هایدگر با تشریح بیان نشان می‌دهد که دانسته‌ها، دریافت‌ها و ادراکات دازاین (انسان) در زبان مفهوم‌مند و ساخته و پرداخته می‌شوند و این مفهوم‌مندی ساخته و پرداخته موجود در زبان است که اجازه می‌دهد انسان بتواند جهانش را بفهمد و آن را در بیان اظهار کند. در واقع زبان مخزن دریافت‌های انسان است که بر پیش‌دریافت‌های وی استوار شده‌اند و دریافت‌های آینده نیز بر دریافت‌های امروز استوار خواهند شد.

وی هم‌چنین گفتار را این‌گونه تبیین می‌کند:

فهم‌پذیری یافت‌حال‌مندانه در جهان-هستن، خود را به مثابه گفتار بیان می‌کند. کلّ دلّی (Bedeutungsganze – Totality-of-signification) فهم‌پذیری به کسوت کلمات درمی‌آید... این کلّیت کلمات، که گفتار در آن هستی «جهان‌مندانه» خاصّ خود را دارد، بدین‌گونه به مثابه هستنده‌ای درون‌جهانی همچون هستنده‌ای درستی یافت می‌شود. زبان می‌تواند در کلمات-چیزهای فرادستی خرد شود. گفتار به نحو اگزیستانسیال زبان است؛ زیرا هستنده‌ای که گشودگی‌اش را گفتار به گونه‌ای دلالت‌مندانه مفصل‌بندی می‌کند، دارای نوع هستی در جهان-هستن پرتاب‌شده و واسپرده به جهان است (همان: ۲۱۵).

چنان‌که ازین گفته‌ها برمی‌آید، هایدگر زبان را فراتر از حیطة دلالت‌ها معرفی می‌کند و بر آن است که کلمات همچون چیزها در جهان وجود دارند و جهان‌مند هستند. کلمات ابزاری به کارآمدنی و دم‌دستی هستند و کلّیت کلمات گفتار را محقق می‌سازد. زبان در کلماتی که به گفتار می‌آیند، فرادست و پیش‌رو قرار دارد. زبان وجودی متفاوت از گفتار دارد؛ گفتار کلماتی است که در دست حاضرند و به کار گرفته می‌شوند؛ اما زبان فرادستی است و «در سطح فرادست‌بودگی چیزی وجود ندارد، مگر ابژه‌های واجد

خواصی ابژکتیو» (ویس، ۱۳۹۷: ۲۲۹). زبان، جهان ابژه‌ها و شناخت‌هاست و در گفتار سوژه و ابژه به هم می‌پیوندند. در گفتار، ابژه رنگ سوژه می‌پذیرد. فهم‌های دلالت‌مندانه انسان شناسنده زبان‌دار، در گفتار به کسوت کلمات درمی‌آیند. فهم‌های انسان به واسطه درجهان‌بودنش و از جهان حاصل می‌شوند و آنچه در گفتار او ظاهر می‌شود، جز دریافت‌های او از جهانش نیست.

هایدگر با بیان این نکته که «ارتباط هرگز چیزی همچون حمل‌ونقل زیسته‌ها، مثلاً عقاید و آرزوها، از درون سوژه‌ای به درون سوژه‌ای دیگر نیست. باهم-آنجا-هستن ذاتاً پیشاپیش در هم-یافت‌حالی و هم-فهمی آشکار است» (هایدگر، ۱۳۹۳: ۲۱۶)، نشان می‌دهد که اصوات و امکانات زبانی محمول‌هایی نیستند که موضوع‌ها را بر خود سوار کنند و از یک سوژه به سوژه دیگر انتقال دهند، بلکه زبان و امکانات زبانی در جهانی مشترک وجود دارند و همه زبانی‌گران آن را در دست دارند و گفتار بر پایه این پیش‌داشته‌های موجود در جهان مشترک صورت می‌پذیرد؛ همان‌طور که وجود اشیاء در جهان مشترک اجازه دید مشترک از آن‌ها را میسر می‌سازد، اشیای زبانی در جهان زبانی مشترک، دریافت مشترک را ممکن می‌سازند.

گفتار، اظهار «فهم» (Verstehen – Understanding) است. فهم در ادبیات هایدگر نیز نقشی بنیادی دارد. فهم یکی از سه وجه اگزیستانسیال دازاین و امکان گشودگی هستی است. هایدگر یافت‌حال (Befindlichkeit – state of mind) و فهم را توأمان می‌داند؛ «یافت‌حال دارای فهم خویش است» و «فهم، همیشه متعین با حال است». برنتانو پدیدارهای روان‌شناختی را به سه دسته «تصور»، «حکم» و «عاطفه» تقسیم کرد و هوسرل تصور را شامل دو دسته «شهودها» و «مفاهیم» دانست؛ اما هایدگر با توأمان دانستن یافت‌حال و فهم، عاطفه و تصور را یکی می‌کند و بیان (Aussage – Assertion) را اشتقاقی از تعبیر (Auslegung – interpretation) می‌داند و تعبیر همان پرورش فهم است. به این ترتیب، دریافت‌ها و شناخت‌های انسانی را در طیفی قرار می‌دهد که با یافت‌حال شروع می‌شود و به بیان می‌انجامد. جدایی و مرزی بین یافت‌حال و بیان وجود ندارد، تنها حرکت از یک‌سوی طیف به سوی دیگر طیف است؛ چنان‌که در شکل زیر طیفی از سیاهی و سفیدی می‌بینیم. هیچ مرزی بین سفیدی و سیاهی وجود ندارد. رنگ سفید را نماینده یافت‌حال می‌گیریم و رنگ سیاه را نماینده بیان.

شناخت‌ها در طیفی از ثبات و ناثباتی قرار دارند؛ آن‌ها که به بیان درمی‌آیند، نسبتاً ثابت و تغییرناپذیرند و یافت‌حال‌ها که از بیان می‌گریزند، لحظه‌به‌لحظه متفاوت‌اند. ما حسّ و حال‌های بسیار متفاوتی را تجربه می‌کنیم (مثلاً انواع شادی‌هایی که می‌توانیم داشته باشیم)؛ اما از آنچه در بیان ظاهر می‌شود، تقریباً همیشه دریافت و شناخت یکسانی داریم. بین یافت‌حال و بیان که اولی بسیار متغیّر و دومی تقریباً همیشه ثابت است، دریافت‌ها و شناخت‌های دیگر جای می‌گیرند که هر یک نسبتی از تغیر و ثبات را دارا هستند. بیان‌شده‌ها، آماده و پیش‌داشته هستند، چندان تغییری نمی‌کنند و تقریباً همان که بودند می‌مانند؛ در حالی که یافت‌حال‌ها پیش‌داشتگی بسیار بسیار کمی دارند و در لحظه خلق و ایجاد می‌شوند. گفتار بر پایه بیان‌شده‌ها و پیش‌داشته‌ها صورت می‌گیرد؛ اما از میزانی خوداظهاری نیز برخوردار است. خوداظهاری را نباید با بیرون‌ریختن آنچه در درون دازین است، اشتباه گرفت. خوداظهاری پیشاپیش در بیرون است و برپایه یافت‌حال صورت می‌پذیرد. هر گفتاری در ضمن استواری بر اشتراکاتی که برپایه جهان مشترک ایجاد شده، نسبتی از «یافت‌حال‌مندی» را نیز داراست. حال‌مندی در رویارویی با جهان است که هست و «دقیقاً در مشاهده نایک‌نواخت جهان، مشاهده‌ای که به اقتضای حال تلون می‌پذیرد، هستنده در دستی خود را در جهان‌مندی ویژه‌اش، که در هیچ روزی یکسان نیست، نشان می‌دهد» (همان: ۱۸۵). حال که خود از جهان برمی‌خیزد، به علت تغییر موقعیت‌هایی که دازین در آن‌ها با جهان روبه‌رو می‌شود، در هر رویارویی، نسبتاً متفاوت و جدید است. فهم‌ها و ادراکات انسان، برپایه جهان مشترک، پیش‌داشته و از جهت یافت‌حال‌ها که رویارویی متفاوت شخصی با جهان است، جدید و ناپیش‌داشته است. گفتار برپایه پیش‌داشته‌ها صورت می‌گیرد؛ اما یافت‌حال نیز در آن سهمی دارد که با لحن و تقریر و ... گفتار را تغییر می‌دهد.

هایدگر در آثار متأخر خود بیشتر به شعر معطوف شد. رأی و نظر وی درباره ماهیت زبان و شعر، از ادبیات متأثر شده و بر ادبیات نیز تأثیر فراوان گذاشته است. از نظر وی، شعر آغاز و اساس زبان است.

همین که زبان نخست‌بار موجودی را می‌نامد؛ این نامیدن، آن موجود را به بیان و ظهور می‌آورد و این گفتن، فرافکندن نوری است که در آن به بیان درمی‌آید، موجود به چه عنوان گشوده است (هایدگر، ۱۳۹۴: ۵۴).

و این فرافکندن نور که موجود را از تیرگی پوشیدگی خارج می‌کند، شعر سرودن است. چون شعر به گفت درآید، در زبان می‌ماند و زبان پاسدار شعر خواهد بود (همان). شعر به

سبب سروده شدنش، در زبان جای می‌گیرد و زین پس، زبان است که پاسدار این شعرسرای می‌شود. زبان از شعر مایه می‌گیرد و قرار گرفتن شعر در زبان موجب نگاه‌داشت آن می‌شود.

به نظر می‌رسد زبان در اندیشه هایدگر به دو معنی وجود دارد: یکی زبان انسانی است که شعر را پاسداری می‌کند؛ این زبان در هستی و زمان تشریح شده است و ادراکات و دریافت‌های شاعرانه در این زبان مفهوم‌مند و ماندگار می‌شوند. دیگری زبان هستی است که موجد شعر است و هستی را برای انسان می‌گشاید. کوکلمانس معتقد است که هایدگر در سرآغاز کار هنری به آنچه در باب سخن (Rede) و زبان (Sprache) در هستی و زمان نوشته است، اشاره دارد. در عین حال معلوم است که او اکنون به تلقی‌ای از زبان می‌رسد که از تلقی اولیه او از زبان، همچون به سخن درآوردن لوگوس بسی فراتر می‌رود (کوکلمانس، ۱۳۸۲: ۲۶۵). هایدگر در گفت‌وگو با یک ژاپنی تعریفی جدید از زبان ارائه می‌دهد. وی که عموماً از واژه «Sprache» برای اشاره به زبان استفاده می‌کند، در گفت‌وگو با یک ژاپنی، نارضایتی‌اش را از کاربرد این واژه اظهار می‌کند و کلمه بهتری می‌یابد: «die Sage». «کلمه die Sage اسم از برای گفت انسانی نیست، بلکه اسم از برای آن امر حیرت‌انگیز (das Sagenhafte) است؛ زبانی که گفت انسانی نیست، اما تنها انسان می‌تواند پیک آن باشد (هایدگر، ۱۳۹۲: ۸۸-۸۹). در اینجا زبان، آن امر حیرت‌انگیزی است که وجود در آن مکشوف می‌شود و از مستوری به درمی‌آید؛ به عبارت دیگر، زبان، سخن‌گفتن وجود است، گشایش هستی است؛ اما آنچه بر زبان انسان جاری می‌شود و به گفت در می‌آید، آن وجهی از فهم و دریافت است که برای انسان روشن شده است. شعر میان دو زبان واقع است: زبانی که گشودگی هستی است و خود می‌گوید (که در آثار هایدگر متأخر دیده می‌شود) و در این مقاله از آن با عنوان «زبان» یاد می‌شود و زبانی که بعد از شعر و گشایش هستی قرار دارد و زبان انسانی و پاسدار شعر است (زبانی که در هستی و زمان تبیین و تشریح شده است) و در این مقاله «سخن» نامیده می‌شود.

هایدگر گفت‌وگو و سخن را خارج از زبان نمی‌داند؛ اما آن را زبان اولی و بالذات هم نمی‌شمرد، بلکه تعبیر لفظی و کتبی را بخشی از زبان می‌داند که ذاتی نیست. بنا بر مفاد شایع، زبان را باید نوعی وسیله آگهی‌دادن دانست که به کار گفت‌وگو و مواضعه، و کلاً به کار تفهیم و تفاهم می‌آید. ولیکن زبان فقط تعبیر لفظی و یا کتبی آنچه از آن آگهی باید داد نیست، اولاً و بالذات این نیست (هایدگر، ۱۳۹۴: ۵۳).

زبان ذاتاً آن است که هستی را می‌گشاید. زبان ذاتاً به ادراک درآمدن هستی است که گاه در لفظ و کلمه می‌گنجد و گاه از کلام می‌گریزد. آن‌گاه که این زبان به لفظ درآید، سخن می‌شود و هرچه این سخن به تجربه ادراکی نزدیک‌تر باشد و از سخن‌های پیشین دورتر، شعرتر است. نامیدن نخستین، شعر است که با تکرار به سوی سخن عمومی کشیده می‌شود. زبان، فهم‌ها و شناخت‌های انسان است که گاه به سخن می‌آید و گاه نمی‌آید.

شعر، شناخت را به سخن وارد می‌کند و زمینه همگانی‌شدن شناخت‌های جدید را فراهم می‌سازد. آنچه بیش از این در سخن نبوده است، با شعر به سخن می‌آید. شعر، گفتن است و بر بنیاد سخن ایجاد می‌شود و همچون هر سخنی با پیش‌داستگی و فرافکنی همراه است. هایدگر با بیان اینکه «گفتن فرافکن شعر سرودن است: گفتن عالم است و زمین، گفتن عرصه پیکار آن‌هاست که جایگاه قرب و بعد خدایان است. شعر سرودن گفتن ناپوشیدگی موجود است» (همان)، اظهار می‌دارد که گفتن هم پوشیدگی است و هم ناپوشیدگی؛ هم با فرافکنی موجود اظهارشده را می‌پوشاند و هم آن را ناپوشیده در بیان می‌آورد. هر سخنی نسبتی از پوشیدگی و ناپوشیدگی را داراست و شعر وجه ناپوشیدگی و اظهار موجود است. سخن هم فرافکن و پوشاننده است و هم ناپوشیدگی و اظهار.

سخن انسان بخشی از زبان هستی است. زبان فراتر از بیان و سخن گفتن انسان است.

اگر به طور انحصاری به سخن انسان بنگریم، اگر سخن انسان تنها ندای درون او تلقی گردد و اگر سخن با چنین تعبیری به عنوان خود زبان تصور شود، ماهیت زبان چیزی جز بیان و عمل انسان به حساب نمی‌آید؛ ولی سخن انسان، به عنوان نوع انسان، خودبنیاد نیست. سخن آدمیان مبتنی است بر رابطه آن با سخن گفتن زبان (هایدگر، ۱۳۸۹: ۹۹).

تا زمانی که سخن انسان با زبان هستی در ارتباط است، زنده است و نوبه‌نو می‌شود؛ چراکه هستی نوبه‌نو می‌شود و زبان هر لحظه هستی را برای انسان می‌گشاید؛ اما عموماً کوششی که با فناوری و علم همراه است، نمی‌تواند سخن انسانی را از زوال و مرگ نجات دهد. شعر و ادبیات است که زبان را زنده نگه می‌دارد و واژه‌ها و عبارات جدید را به سخن می‌افزاید. زنده‌ترین و پویاترین کلمات، اصطلاحات و عبارات، از جمله ضرب‌المثل‌ها به واسطه شعر و ادبیات به سخن راه یافته است. سخن، دائم در حال تولید است و این تولید و خلاقیت است که آن را زنده نگه می‌دارد. زایش و تولید، قلب تپنده سخن است و چون سخنی از زایش بازماند، به نیستی و مرگ رو می‌کند. سخن زمانی

می‌تواند خلاق و نو باشد که شنوای زبان هستی باشد. شعر پاسخگویی به زبان هستی است در لحظه شنیدن آوای آن.

[...] به‌طور دقیق این زبان است که سخن می‌گوید. پیش از هر چیز فقط آن‌گاه سخن می‌گوید که با گوش‌دادن به دعوت آن پاسخ می‌دهد. در میان تمامی دعوت‌هایی که هر انسانی می‌تواند به سهم خویش به اعلام آن‌ها کمک کند، زبان در بالاترین و نخستین مرتبه قرار می‌گیرد. زبان در آغاز و سپس در پایان، ما را به سوی خود و به سوی ماهیت چیز فرامی‌خواند؛ اما هرگز نمی‌گوییم که در برداشت از منظور هر واژه، زبان بنا به میل خود آن‌ها را که می‌خواند در اختیار ما قرار می‌دهد. مسلماً با ماهیت زلالی که محتوا دربردارد، گویی چیزی واقعی را برای استفاده ما مهیا می‌سازد. اما پاسخی که در آن به دعوت زبان به‌درستی گوش فرا داده شده است، همان است که در شعر بیان می‌شود (همان: ۵۷).

زبان به انسان می‌گوید و سخن، واگویی‌های انسانی است از آنچه زبان در اختیار وی قرار داده است. شعر بهترین واگویی است در زمانی که انسان بهترین شنونده بوده است و تنها زمانی انسان می‌تواند به‌خوبی بشنود که در هستی سکنا داشته باشد. زمانی که انسان با هستی روبه‌رو می‌شود، گفتارش به شعر بدل می‌شود و زبان را که خانه هستی است، بازگو می‌کند و به جهان نور می‌افکند. در تفکر هایدگر شعر برابر است با فهم هستی به گونه‌ای اصیل و بنیادین. شعر برابر ایستایی هستی در مقابل دازاین است؛ زمانی که دازاین در اصالت خود قرار دارد. شعر دریافتی است از زبان هستی؛ دریافتی که به واسطه تجربه‌های اصیل و خودینه به دست آمده‌اند؛ تجربه‌هایی که هستی را می‌نمایانند. در واقع، سخن، بیان هستی است در حدّ وسع انسانی و شعر امکان افزایش این وسع است.

۳. شعر و الهام ماورایی

شعر الهام ماورایی نیست. شعر همین‌جا، بر روی زمین جریان دارد و به سکونت انسان بر روی زمین می‌انجامد.

شعر برفراز زمین به پرواز درنیامده تا رها شود و بر فراز آن به چرخش درآید. شعر آن چیزی است که نخست انسان را بر روی زمین می‌آورد، او را وابسته به زمین می‌سازد و بدین‌سان او را ساکن می‌کند (هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۹-۶۰).

شعر با بنیادگذاری، انسان را بر روی زمین ساکن می‌کند. انسان برای سکونت، نیازمند ثبات بر روی زمین است. شعر، هستی و وجود را ظاهر می‌کند و تأویل و تعبیر، وجود متجلی را به سخن کشانده، آن را در سخن به ثبات می‌رسانند. آنچه در شعر ظاهر

می‌شود، خود، بنیادی می‌شود برای ثبات‌دادن به شناخت‌ها و دریافت‌های انسانی در سخن. بنیادگرفتن شناخت‌ها در سخن و با بیان‌ها و حکم‌ها، ثبات و سکون انسان میسر می‌شود و او را به آرامش می‌رساند. شعر بر پایهٔ اینکه سخن را می‌آغازد، «چیزی است برای قرار بخشیدن به انسان» (همان: ۶۷).

شعر سرایش انسان است بعد از مواجهه با زبان هستی. هر چند که «شعر، ماهیت زبان به عنوان طرح شاعر بودن هستی است» (Geertsema, 2015: 112)، اما شعر زبان هستی نیست؛ بلکه زبان هستی، دلیل و موجب سرایش شعر از جانب انسان دریافت‌کنندهٔ هستی و دازاین می‌شود. شعر بیان‌کنندهٔ دریافت‌های انسان در هستی است و هرگز چیزی بیشتر از آنچه انسان طی تاریخ انسانی دریافت می‌دارد، در شعر نمود نمی‌یابد؛ همانطور که رورتی می‌گوید:

شعر هستی، شعری در مورد هستی است، نه آنکه هستی آن را بسراید [...] موجودیت انسان بیشتر از جهان هستی نمی‌سراید (Rorty, 2005: 518).

شعر، از پیش‌داشته‌ها و دانش و فهم پیشین فراتر می‌رود؛ اما نه چنان‌که فراتر از گشایش هستی سیر کند. ابزار شعر، کلمه و حرف است و کلمه و حرف، دیربازی است که در زبان جریان دارند و دنیایی از پیش‌داشته‌ها را با خود حمل می‌کنند. حتی کلمات نوساخته‌شده نیز باری از معنای حروف و کلمات نزدیک به خود را به همراه دارد؛ بار معنایی‌ای که طی قرن‌ها در سخن، ایجاد شده است.

هر زبانی که قومی به آن سخن می‌گوید، واقع‌شدن گفتنی است که ضمن آن، قومی تاریخی عالم خود را برمی‌افزاید و زمین را که فروپوشندهٔ خود است، نگاه می‌دارد. گفتن فرافکن، گفتنی است که در عین گسترش گفتنی، ناگفتنی را هم چون ناگفتنی به عالم می‌آورد. برای یک قوم تاریخی، مفاهیم ذات آن قوم، یعنی تعلق آن قوم به تاریخ عالم در چنین گفتنی است که نقش زده می‌شود (هایدگر، ۱۳۹۴: ۵۴).

سخن قوم، بنیادی است برای دریافت‌ها و شعرهای جدید. شعرهای جدید در بنیادها ریشه دارند و بنیادها به آن‌ها ثبات و جهت می‌بخشند. شعری که در سخن فارسی‌زبانان ایرانی جاری می‌شود، بر بنیادهای فارسی و ایرانی استوار است و نمی‌تواند خود را از قید سخن قوم برهاند. سخن فارسی، گفتن و نگفتن‌های خود را دارد و شاعر، با شعر خود، به گفتنی‌ها و یا نگفتنی‌های آن می‌افزاید. شعر بر پایهٔ پیش‌داشته‌ها، اما با خلاقیتی نسبی محقق می‌شود؛ خلاقیتی که با دیدی متفاوت به سراغ کلمات و سخن می‌رود.

دقت در استفاده از دستور نگارش و انتخاب کلمات، به شاعر اجازه می‌دهد از هستی پرده بردارد؛ زیرا که خواننده باید به تک‌تک کلمات بیندیشد، خصوصاً به کلمات ساده. (Rogers, 2006: 4-5).

کلمات که هرکدام صورتی از هستی‌اند، در کنار هم یا در ترکیب و تقابل با هم، صورت متفاوت و جدیدی از هستی می‌شوند.

۴. سرایش شعر

شعر بیان حقیقت است:

حقیقت به عنوان روشن‌ساختن و پوشیده‌داشتن موجود بدین صورت وقوع می‌یابد که سروده می‌شود. هر هنری از آن روی که به وقوع گذاشتن ورود حقیقت موجود است، بماهو موجود بالذات شعر سرودن است (هایدگر، ۱۳۹۴: ۵۲).

چون حقیقت هستی رخ بنماید، شعر سروده می‌شود و آن لحظه‌ای ناب است که شاعری باید تا آن را دریابد و به سخن درآورد. رویدادی که ادراکات شاعر را یکسره دیگرگون می‌کند، شاعر را از دنیای معهود و آشنا رها و با هستی روبه‌رو می‌سازد. رخ‌نمایاندن هستی و ناپوشیدگی آن رویدادی است از جانب هستی و استعداد شاعر است که میزان ناپوشیدگی هستنده در سخن را ممکن می‌سازد. استعداد دریافت شاعر با بنیادهایی که شناخت‌های تاکنونی برایش تعیین می‌کند، متغیّر است. بنیادها که با شناخت‌ها رشد می‌کنند، حاکم ذهن انسان هستند و مانع شنیدن صدای هستی می‌شوند. استعداد شاعر بر حسب بنیادهای ذهنی او که در سخن و فرهنگ قوم و عصرش ایجاد شده‌اند، متغیّر خواهد بود. بنیادهای پیشین تعیین می‌کنند که شناخت‌های بعدی چگونه باشند و چه چیز به آن‌ها افزوده شود. گاه بنیادهای سخن چنان استوارند که شاعرانی سرکوب و حذف می‌شوند؛ چنان‌که در دوره‌ای از تاریخ ادب ایران، سخن ادبی کهن اجازه شاعرانگی نو نمی‌داد. میل و گرایش به بنیادهای پیشین، نو و جدید گفتن را که همان شعر است، سرکوب می‌کرد؛ اما با افزایش نیاز، سنت ادبی مغلوب نوگرایی شد. با این همه، آنچه در شعر نو اتفاق افتاد، همچنان بنیادهای سنت ادبی چون وزن، قافیه، استعاره و ... را با خود دارد. شعر نو بنیادی شد برای نوگرایی‌ها و فراروی‌های بعدی همچون شعر سپید، شعر پست‌مدرن، شعر زبان و ... که بر بنیاد شعر نو استوار شدند. هر یک از مکتب‌های بعدی چیزی بر شعر افزودند و شعر را از قالب تنگ «سخن موزون مقفای خیال‌انگیز» خارج کردند.

شعر، خارج از هر سنت زبانی و اندیشگان است. اگر آنچه از هستی دریافت می‌شود، برپایه بنیادها و اصول عقلی و شناختی انسان تعبیر و تأویل شود، به خفا می‌رود و در زیر بنیادهای فهمی انسانی نهان می‌گردد. شعر، زمانی اتفاق می‌افتد که جهان در زبان گشوده شود؛ جهانی که حقیقتاً هست، بدون قرار گرفتن در محدودیت اندیشه آدمی، زمانی که فرد از عادت‌های ذهنی خود فراتر رفته باشد و در جایی قرار گیرد که بتواند به هستنده‌ها گوش فرا دهد.

عادت‌های ذهنی و بنیادهای فرهنگی بر ذهن انسان چیره‌اند و رهایی از این بنیادها و عادت‌ها امکان‌پذیر نیست. انسان یا دازاین، هستی خود را می‌فهمد و در این فهمیدنش همیشه در نسبتی از دریافت‌ها و شناخت‌های خودینه و ناخودینه^۱ معلق است.

اگر دازاین جهان را به شیوه خودش کشف کند و به خودش نزدیک سازد، اگر هستی خودینه‌اش خودش را بگشاید، آن‌گاه این کشف «جهان» و گشودن «جهان» و گشودن «دازاین» با خودینگی دازاین همراه خواهد بود؛ اما دازاین در هم-هستن و باهم-آنجا-هستن قرار دارد. دازاین واقعی در وهله اول در هم‌جهانی، هم‌بودی است. «من» در وهله اول به معنای خود اصیلم «نیستم»، بلکه دیگران، به شیوه کسانم (همان: ۱۷۳).

دازاین به سبب خصلت‌های وجودی‌اش امکان‌های مختلفی از هستن در برابر خود دارد. باهم-هستن و در-جهان-هستن دازاین را در «کسان»^۲ بودن قرار می‌دهد. دازاین مانند هرکس و کسان، در جهان مشترک و با دیگران است. وی در نسبتی در خودبودن و کسان‌بودن معلق است و در صورتی می‌تواند خودِ خودینه شود و خودش را باز یابد که از «زیسته‌ها» و «مرکز اعمال»ش دیده برگردد و یا هنوز آن‌ها را «ندیده» باشد. دازاین قبل از هر چیز «خودش» را در آن چیزی که انجام می‌دهد، که به آن نیاز دارد، که منتظر آن است، که از آن جلوگیری می‌کند، در هستنده درستی جهان پیرامونی که در وهله اول دل‌مشغول آن است، پیدا می‌کند (هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۵۹).

این درحالی است که زیسته‌ها و دل‌مشغولی‌های دازاین در جهان و با دیگران است و او را به وجه کسان‌بودن می‌کشاند. سخنی که به گفت کسان درمی‌آید، بنیادهای همگانی و پیش‌داشته را در خود دارد و آنچه برای همگان دریافتنی است، در سخن و یا به عبارتی زبان همگان جای می‌گیرد. هر فرد در دسته‌های مختلفی از کسان قرار می‌گیرد و سخن‌گفتن انسان‌ها به گونه‌های مختلفی است که جای‌گیری انسان در دسته‌های گوناگون را نشان می‌دهد. سخن‌گفتن فارسی با گویش کرمانی و لهجه روستایی و زنانه، نشان از دازاینی دارد که یکی از کسان ایرانی، کرمانی، روستایی و زن است.

«دیگران» یا «کسان» بودن، یعنی پذیرفتن اندیشه‌ها، احساسات، رفتارها، قراردادهای و بایسته‌ها و نبایسته‌های دیگرانی که در میان آنان در جهان قرار گرفته‌ایم و کسان بودن را استواری بخشیدن و تحمیل کردن کسان بودن، به دیگری.

هریک از ما معتقدیم که «همه باید همان‌گونه که من احساس می‌کنم، می‌اندیشم و اعتقاد دارم، احساس کنند، بیندیشند و اعتقاد داشته باشند.» من معتقدم که این شیوه، بازتاب الگوی مشترک فرهنگی ماست. برای ما دشوار است که اجازه دهیم فرزندان، پدران و مادران یا همسرانمان در مورد مسائل و مشکلات ویژه، احساسی متفاوت از آنکه ما داریم، داشته باشند (راجرز: ۱۳۹۷: ۳۰).

سخن گفتن (language) یکی از همین قراردادهای کسان است که سایر اصول کسان را استواری می‌بخشد. با سخنی که آموخته می‌شود، اندیشه‌ها، احساسات، رفتارها، قراردادهای و بایسته‌ها و نبایسته‌های دیگران به زبان‌آموز منتقل می‌گردد. گفتن به سخن عمومی، نه تنها تظاهر کسان بودن است که تقویم آن نیز هست. با این همه، سخن گفتن عمومی می‌تواند راه و بستری برای اظهار بی‌مانندی خاص هر فرد باشد. هر کس می‌تواند در سخن گفتن خود، خودینگی خود را ظاهر سازد؛ چنان که حافظ در زبان فارسی سده هشتم هجری و در سبک عراقی، سبک خاص خود را بنا می‌نهد. در واقع سخن گفتن در سطوح مختلف ممکن است:

هنگامی که با بیان اظهار نظری، از طریق بازنمایی، با موجودات ارتباط برقرار می‌کنیم، این سخن گفتن بر مبنای آنچه اراده شده است، نیست. در اینجا گفتن، یک راه و وسیله باقی خواهد ماند؛ در مقابل، گفتاری وجود دارد که بدون تأمل درباره زبان، فقط درگیر گفتن است و بدین‌گونه حتی از زبان هم یک متعین می‌سازد. درگیر گفتن بودن به این معنی است که چیزی تنها با این قصد گفته می‌شود که چیزی گفته شود؛ از این رو، آنچه گفته می‌شود، سخنی است که به اقتضای طبیعت آن، به قلمرو زبان اختصاص دارد. [...] کسانی که متهورتر هستند، ناگواری بی‌حفاظی را به سلامت وجود دنیایی تبدیل می‌کنند و این همان چیزی است که «گفته می‌شود»، و در گفتن رو به سوی انسان می‌آورد. متهوران کسانی هستند که در مرتبه‌ای بالاتر در قالب یک سراینده سخن می‌گویند. سرودن متهوران از تحمیل‌گری هدفمند فاصله دارد (هایدگر، ۱۳۸۹: ۲۴۷).

متهورترین افراد، هنرمندان و شاعران هستند که جرئت اظهار بی‌مانندی خود را داشته‌اند (راجرز، ۱۳۹۰: ۲۹). شعر اظهار دریافت‌ها و شناخت‌های خودینه است. خودینه‌ترین سخن که همان شعر است، در هستی فردی و آزاد دازاین متبلور می‌شود. شعر، سخنی است که در خودینه‌ترین نوع دازاین هست می‌شود. وقتی انسان خودش

می‌شود، بنیادهای جمعی در او کم‌رنگ و شنوای صدای متفاوت هستی می‌شود؛ در این حال، چنانچه فرد دریافت‌های خود را به سخن درآورد، شعر سروده می‌شود. شعر بیان و اظهار تجربه حقیقی فردی، و پاک و منزّه از رنگ و جلای مألوف و عمومی‌سازی است. شعر نیاز به تهووری دارد که عادت را کنار بزند و به آنچه تاکنون پوشیده بوده است، رو کند.

در-کار- نشانند حقیقت رومی‌آورد سهمگینِ خلاف‌آمد عادت را، و زیرو رو می‌کند عادی را، آنچه را که به عادی می‌گیرند. حقیقت در کار گشوده را هرگز نمی‌توان از آنچه بوده، بوده بیرون آورد و یا به آن آزمود (هایدگر، ۱۳۹۴: ۵۵).

شعر که نهایت تهوور سخن‌گوست، فیضان حقیقت و عواطف است. به نظر می‌رسد خودینه‌بودن و نمایان‌شدن هستی توأمان میسر می‌شود. خودینگی در کسان‌بودن ممکن می‌شود و نمی‌تواند دائمی باشد. همان‌طور که غلیان عواطف و یافت‌حال، لحظه‌ای و بی‌دوام است. هنگامی که فرد عواطفی را که در همه تاروپود فرد وجود دارد و غلیان می‌کند، به شیوه‌ای آگاهانه و صمیمانه و صریح و بی‌واسطه تجربه می‌کند، در این صورت خود را با تمام غنایی که در درونش وجود دارد، تجربه کرده است. و نهایتاً، آنچه هست، می‌شود و به خویشتن خود دست می‌یابد (راجرز، ۱۳۹۷: ۱۴۰). خودینگی چیزی نیست که به تلاش فرد وابسته باشد، بلکه رویدادی است که خود به وقوع می‌پیوندد؛ این، رویدادی ماندگار نیست و با تغییر و دگرگونی همراه است.

اشعار فروغ فرخزاد، نمونه روشنی از شعر در ادبیات معاصر است. فروغ، متهوورانه صدای عواطف و احساسات خود را بلند می‌کند و آن را در سخن می‌نشانند؛ عواطفی زنانه که پیش از این در شعر و ادب فارسی چنان متجلی و هویدا نشده بود. شعر فروغ، آغازگر سخن زنانه در ادب فارسی و توسعه‌دهنده سخن فارسی است.

اشعار کلاسیک و کهن فارسی نشان می‌دهد، زنان اعصار پیشین، کمتر به بروز حس زنانه خود و ایجاد زبان زنانه رو آورده‌اند. در واقع ایشان عواطف زنانه را بر بنیاد سنت‌های ادبی بیان کرده‌اند و لغت‌های پیش‌داشته را قدری رنگ زنانه زده‌اند. اندک اشعاری دیده می‌شود که حس و عاطفه شخصی شاعر را بدون توجه به پیش‌داشته‌ها بیان کند. در اشعار پیش از مشروطه، زن بیانی از خود و تجربه‌اش ندارد و آنچه به دست می‌دهد، بر توصیفات اجتماعی و آنچه از پیش به او داده شده است، استوار است و افکار و احساسات خودینه زن در آن راه ندارند. در عصر مشروطه، سنت مورد بازبینی و بازاندیشی قرار گرفت و مفاهیم و موضوعات بسیاری به حیطة شعر و ادب فارسی وارد

شد که زن و برابری زن و مرد، از جمله این موضوعات و مفاهیم است. زنان زیادی در این دوره شعر سرودند و دیوان اشعاری از خود به جای گذاردند. شعر زنان از مشروطه به بعد، تغییر و تحول می‌یابد. در آغاز به بازگویی هر آنچه از فرهنگ اروپایی و خارجی دریافت می‌کند، بسنده کرده است و دادِ برابری زن و مرد و حق‌طلبی برمی‌آورد؛ اما در اکثر این سخنان، زن، ابژه‌ای خارج از شاعر است که رفتار و جایگاهش مورد تفهیم و تفاهم و نقد و انتقاد قرار می‌گیرد. مضامین مربوط به حق و حقوق زنان، تنها در اشعار زنان یافت نمی‌شود، بلکه در اشعار مردان نیز به‌گسترده‌گی وجود دارد. این مضامین، مضامین مورد توجه همگان در عصر مشروطه است و حتی در سخنان روزمره مردم عادی و عامی نیز ظاهر شده بود. آنجا که زنان در سروده‌های خود، از برابری زن و مرد و حقوق زنان سخن می‌گویند، سخن چنان پیش‌داشته و فارغ از تجربه شخصی است که می‌توان سروده‌های زنان را با سروده مردان اشتباه گرفت؛ به طوری که «در صورت مفقود شدن نام شاعر قابل انتساب به مردان شاعر هستند» (حجازی، ۱۳۹۶: ۵۱۲).

کمتر زن شاعری دیده می‌شود که با احساسات شخصی و فردی خود به جانب آزادی‌طلبی و حق‌طلبی برود. به نظر می‌رسد ژاله (عالم‌تاج قائم مقامی) پیشرو در این عرصه باشد که نقد جایگاه زنان را با تجارب و احساسات خود مطرح می‌کند؛ اما در این مسیر چندان از پیش‌داشته‌ها رهایی نمی‌یابد، لیکن فروغ موفق می‌شود احساسات و تجارب زنانه خود را به نحوی بارز از پیش‌داشته‌ها آزاد کند و شعر زنانه بگوید. شعر فروغ هر کلمه را وجهی زنانه می‌بخشد. وی دنیایی از کلمات زنانه به شعر زنان تقدیم کرده است.

فروغ فرخزاد، احساسات و عواطف شخصی را به سخن می‌کشد و همه اشعارش بیان و بروز احساسات و عواطف شخصی و زنانه اوست. آغازین اشعار فروغ، بر بنیاد اشعار زنان پیش از وی بروز یافت. /سیر، دیوار و عصیان، صدای زنان پیش از فروغ است. فروغ در تولدی دیگر قدمی پیش می‌گذارد و از آنچه بوده است، پیش‌تر می‌رود و به خودش و به عبارتی، به زن می‌رسد. حقوقی درباره اشعار فروغ می‌گوید:

دنیای شعر پس از تولدی دیگر که در حقیقت با همان کلمات و بارهای معنایی نو و نوع همنشینی جدید آن‌هاست که دورنمای درخشان آن متجلی می‌شود. کلماتی که اگر قدیم‌اند، دیگر از قوالب قراردادی خود بیرون آمده‌اند؛ و اگر جدید، این جسارت و شهامت شاعر و نیروی جاذبه نگاه اوست که آن‌ها را در مدار شعر پویای خود به حرکت درآورده است (۱۳۸۷: ۴۱).

کلماتی که فروغ به کار می‌برد، اگرچه در ظاهر همان کلمات مألوف و آشنای زبان فارسی هستند، در کلام فروغ بارمعنایی و فهمی متفاوت پیدا کرده‌اند؛ این تغییر معنایی در یک شعر صورت نگرفته است، بلکه وی در سیر و روند شاعری خود، کلمات مختص به خود را ساخته و ایجاد کرده است؛ چنان‌که در مصاحبه‌ای با مجله آرش چنین اظهار داشته است:

برای من کلمات خیلی مهم هستند. هر کلمه‌ای روحیه خاص خودش را دارد (همان: ۴۲، به نقل از مجله آرش، شماره ۱ دوره دوم).

فروغ، در یافت‌حال و با احساسش کلمات را به کار می‌برد، نه با قواعد و قوانین زبان‌شناختی و ادبی. هر آنچه در شعر فروغ دیده می‌شود، برآمده از وجه خودینه اوست. امکانات زبانی در زبان فروغ پخته شده و تغییر هویت داده‌اند و چنان‌که قبلاً شناخته و فهم می‌شدند، نیستند. در شعر فروغ دعوی حق‌طلبی و طلب برابری زن و مرد دیده نمی‌شود، او فقط خودش و تجربه‌اش را بروز می‌دهد و البته بروز این تجارب، مبین اجحاف اجتماعی به زنان نیز هست. شعر پرجنبش فروغ با تکرارشدن در سخن (سروده‌ها) زنان، به ثبات و سخن زنانه می‌رسد.

۵. شعر و گسترش سخن عمومی

به عقیده هایدگر شعر نخست به زبان امکان می‌دهد؛ به همین دلیل شاعری «نام‌گذاری اصیل» و «گفتن طرح‌ریزی‌شده» است (به نقل از احمدی، ۱۳۸۱: ۷۴۴). شعر، آغاز سخن است؛ سخنی است که هنوز به قرارداد زبانی تبدیل نشده است؛ لحظه ناب آفرینش و خلقت یک واژه، یک عبارت و یک صوت زبانی است. زبان، خانه هستی و شعر آغاز سخن است. شعر است که سخن را به هستی پیوند می‌زند.

شعر که به سخن درآمدن هستند در تجربه‌ای ناب و اصیل است، چنانچه مورد استقبال قرار گیرد و کاربرد عام یابد، در سخن عمومی نگهداشته شده و پیش‌داشته‌ای می‌شود برای فهم‌ها و سخنان بعدی. شعر بودن شعر در جدیدبودن آن است؛ چون از بیانش گذشت و در سخن جاری شد، سخنی می‌شود چون سخن‌های دیگر.

آنچه به‌طور خالص و ناب در کلام و بیان، آدمی را فرامی‌خواند، آن چیزی است که در شعر بیان شده است. شعر به معنی دقیق آن، هرگز به معنی گونه‌ای برتر (melos) از زبان روزمره نیست، بلکه برعکس زبان روزمره، یک شعر فراموش شده و مستعمل است که به سختی از آن ندایی به گوش می‌رسد (هایدگر، ۱۳۸۹: ۹۸).

آغاز سخن، شعر است. شعر، مرز زبان (زبانی که خانه هستی است) و سخن (سخن انسانی) است. با شعر فهمی که در سخن وجود نداشته است، وارد سخن می‌شود و عرصه گفت انسانی گسترش می‌یابد. اگر شعر ایجاد نشود، فهم‌های بی‌زبان انسان از بین می‌روند و نمی‌توانند بین انسان‌ها به اشتراک درآیند. ارزش شعر در به‌سخن‌کشیدن فهم‌های خارج از سخن است.

شعر در معنی سخنی که پدیدارها و دریافت‌های جدید را ظاهر می‌سازد و کمک می‌کند تا دریافت‌ها به اشتراک درآیند، در اساس متفاوت است با آنچه در متون نقد ادبی و زبان‌شناسی با قاعده‌گاهی و قاعده‌افزایی و سایر ابزارهای ادب‌آفرینی مطرح شده است. باید شعر را از نظم و نثری که با ایجاد تغییرات زیباشناسانه در سخن عمومی ساخته و پرداخته می‌شود، جدا کرد. هرچند در شعر هم فرارفتن از قواعد سخن وجود دارد، اما این نوع فراروی از قواعد به سبب آزادی از کسان و سخن‌گفتن به شیوه کسان است، نه تغییر ایجادکردن در سخن‌گفتن عمومی، آن هم با استفاده از معیارها و ابزارهایی چون تشبیه و استعاره که کسان وضع و ایجاد کرده‌اند.

اعتبار ادبیات بر مبنای آخرین معیارهای متداول ارزیابی می‌شود. از طرف دیگر، معیارهای متداول به وسیله نهادهای سازنده افکار عمومی شهروندان ساخته می‌شود و تنظیم می‌گردد. یکی از آن کارگزاران که هم پیش می‌برد و هم پیش برده می‌شود، صناعات ادبی است. در چنین زمینه‌ای، شعر جز به عنوان ادبیات نمی‌تواند ظاهر شود و در جایی که کاملاً بر مبنای واژگان علمی و آموزنده مطالعه شود، مقصود تاریخ ادبیات است (همان: ۵۴).

صناعات ادبی خود پیش‌داشته و تاریخی هستند و وجهی از سخن عمومی. سخن ادبی نیز وجهی از سخن عمومی است با ابزار و لغاتی زیباشناسانه. سخن انسانی انواع گوناگونی دارد؛ چون سخن اداری و رسمی، سخن زنانه، سخن کودکان، سخن کوچه و بازاری و ... و سخن ادبی یکی از این انواع سخنان است و تمایزش از جهت زیبایی و دل‌نشینی آن است؛ در حالی که شعر، بنیادگذار و گسترش‌دهنده سخن و جهان‌فهمی انسان است و ارزش شناختی دارد. شاعر از صناعات فراتر می‌رود، از آنچه نهادها به او تحمیل کنند، می‌گریزد و در هستی سکنا می‌گزیند؛ جایی که قواعد ساختگی را در آن راهی نیست، اما شعری که پیش‌تر گفته شده است، پیش‌داشته‌ای است که با تعبیر و تأویل‌های گوناگون، هر چه بیشتر عمومی و همگانی می‌شود. شعر کهن، فهمی جدید ظاهر نمی‌کند؛ آنچه امروزه از خلال سخنان قدیمی بیرون کشیده می‌شود، در واقع

شعری است که ناقد ادبی می‌سراید و ناقد ادبی فهم جدید و خلاقانه خود را برپایه شعری کهن به سخن درمی‌آورد. شعر پیشین، سخنی است که تنها به کار ارتباط بین انسان‌ها برای رفع نیازهای روزمره می‌آید. اشعار پیشین، سخنانی زیبا و دل‌نشین‌اند که فهم‌های همگانی زیبا را با خود دارند و به کار ارتباط‌های زیبا می‌آیند.

همه چیز در حال رشد و گسترش است و سخن نیز مانند هر چیز دیگر رشد می‌کند و گسترش می‌یابد. سخن ادبی اگر نتواند پایه‌پای سخن همگانی رشد کند، به موزه‌ها سپرده خواهد شد. این در حالی است که ادبیات باید پیشرو و سخن‌ساز باشد. فروغ، شاعری پیشرو در سخن‌سازی است؛ او سخن زنانه‌ای ساخت که زن بودن را در خود دارد. اما پروین اعتصامی از مسائل اجتماعی و انسانی‌ای سخن می‌گوید که سابقه‌ای دیرینه دارند. شعر و ساخت‌های جدید در سخن، زمینه‌ای است برای ساخت سخنانی کارآمدتر و توسعه‌یافته‌تر؛ همان طور که سخن پیشین، زمینه ساختن سخن امروز بوده است. در جایگاه سخن‌سازی، فروغ جلودار زنان شاعر است. با این همه، استواری و استحکام سخن پروین در سخن هیچ زن شاعر فارسی‌زبان دیگری وجود ندارد. این استواری و استحکام، نتیجه قرن‌ها قوام‌یافتگی سخن فارسی است؛ سخنی پیش‌داشته و از قبل موجود. ادب جمال‌شناسی با ابزار آشنایی‌زدایی، سخن همگانی را به سخن ادبی تبدیل می‌کند و در پی لذت ادبی است؛ در حالی که شعر، آنچه در سخن همگانی نیست، به سخن می‌کشاند.

شعر، توسعه سخن انسانی و در پی آن توسعه ذهنی و شناختی همگان را در پی دارد. مطالعاتی که در حوزه آرایه‌های ادبی، وزن و قافیه، علم معانی و بیان انجام می‌شود، به اصول و بنیادهای پیش‌داشته متوجه است؛ بنیادها و اصولی که از قبل وجود دارند و استواری زیادی دارند. نقد و مطالعات ادبی، سوپه شاعرانه سخن را بر بنیاد این پیش‌داشته‌ها تعبیر و تفسیر می‌کند و آن را به سخن همگانی نزدیک می‌کند که این امر، موجب نگهداشت شعر در سخن می‌شود. تفسیر و تعبیر، سخن جدید غریب و گنگ را به صراحت و پیش‌داشته‌ها می‌کشاند و این موجب جاگیرشدن شعر در سخن و همگانی‌شدن آن می‌شود که خود، موجد گسترش و توسعه سخن انسانی است.

هرچند شناخت صناعات و فنون ادبی، در جهت تعبیر و تفسیر شعر، بسیار کارآمد و مثمر ثمر است، اما صناعات ادبی نمی‌توانند آفریننده شعر باشند. صناعات ادبی تنها می‌توانند بنیاد و زمینه‌ای پیش‌داشته باشند که شعر در آن سر برمی‌آورد و از این جهت

هیچ رجحانی بر سایر اشکال سخن ندارد، مگر رجحان زیباشناختی. شگردی که از سنت‌های ادبی سر برآورده است، نمی‌تواند باعث ایجاد شعر شود. آنچه از ماحصل این شگردها بروز می‌یابد، سخنی است تکراری که به صناعات گوناگون زینت داده شده است. این گونه کلامی همان قدر از هستنده‌ها سخن می‌گوید که یک گفت‌وگوی روزمره مردمی. در واقع شگردها و صنایع ادبی، نه تنها به آزادی سخن منجر نمی‌شود که سعی در مسلط‌شدن بر سخن دارد و می‌خواهد سخن را در مقصود خود به کار گیرد؛ در این حالت، سخن تنها ابزاری در دست انسان و مقید به شناخت‌های پیشینی انسان است؛ در صورتی زبان می‌تواند از هستنده بگوید که رها باشد.

۶. نتیجه

شعر حدّ فاصل زبان هستی و سخن انسانی است. آنچه هست، خود را در زبان می‌گشاید. گشودگی هستی، فهم‌ها و دریافت‌های دازاین است که چون به سخن انسان درآید، شعر می‌سازد. چون این سخن مکرر شود و عام گردد، فهم و شناختی عمومی و همگانی شده است و از خاصیت ارجاعی و ارتباطی آن بهره برده می‌شود. سخن عمومی، بیان و بروز فهم‌های عمومی و همگانی است. شاعر و ادیب، از سخن گفتن برای بیان شناخت‌های خودینه و شخصی استفاده می‌کنند و در این راه، اصول و قواعد حاکم بر سخن، اعم از سخن محاوره و سخن ادیبانه را بر هم می‌زند و از سخنان و قواعد پیش‌داشته فراتر می‌رود. سخن محاوره، قالبی و نخ‌نماست و سخن ادیبانه‌ای که براساس قواعد ساختگی شکل گرفته باشد نیز به همان میزان، از آفرینندگی دور شده و آرایه‌های ادبی آن به ابتذال گراییده است؛ اما شعر، سخنی است آغازگر؛ آغاز سخن. در شعر چیزی به گفت می‌آید که پیش از این در سخن نیامده است. شعر حتماً سخنی بدیع و متفاوت از سخن‌های پیشین است، هرچند که تفاوت اندک باشد. هرچه تفاوت و فاصله سخنی با سخنان پیش، بیشتر باشد، آن سخن از درجه شعریّت بیشتری برخوردار است. هرچه سخن انسان حیرت‌انگیزتر باشد، نشان از شعریّت بیشتر دارد. سخن حیرت‌انگیز انسان، دربردارنده فهم و دریافت‌های جدید است و نشان از گشایش هستی دارد؛ این سخن، فهم و شناختی جدید به شناخت‌های انسان می‌افزاید و آن را عمومیت می‌بخشد. ردّ و حذف سخنان بسیار نو، یعنی نادیده‌گرفتن فهم‌های جدید و جلوگیری از گسترش فهم‌ها و سخن انسانی. ادبیات علمی و دانشگاهی و بنیادهای علمی این ادبیات، بسیاری از سخنان جدید را که بنیادهای کهن را در خود ندارد و از پیش‌داشتگی فاصله گرفته

است، ردّ و حذف می‌کند و نهایتاً به گسترش نیافتن عرصه زبان و به‌روز نبودن آن منجر می‌شود. در صورتی که زبان نتواند با فهم‌ها و شناخت‌های انسان امروز پیشرفت کند و گسترده شود، زبان و زبانگران آسیب جبران‌ناپذیری می‌بینند؛ چنان‌که امروز با ناتوانی زبان فارسی، حتی در بیان فهم‌های عمومی روبه‌رو هستیم. به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است که اصول و بنیادهای علمی زبان و ادبیات فارسی بازبینی شود.

پی‌نوشت

۱. eigentlich-uneigentlich این اصطلاحات که به اصیل و نااصیل نیز ترجمه می‌شوند، وجوه اگزستانس دازاین را توصیف می‌کنند؛ دازاینی که خود را در هستی خویش می‌فهمد و هستنده‌ای است که خود من هر بار هستم، دازاین که از آن من است. این از آن من بودگی، شرط امکان خودپندگی و ناخودپندگی است (ویس، ۱۳۹۷: ذیل واژه).

۲. انسان در جهانی مشترک با دیگران است و در با دیگران بودن، گونه‌ای هستن مشترک و مشابه پیدا می‌کند؛ چراکه اجتماع، فرد را به انقیاد خود درآورده و آن را به سوی هم‌گونی با دیگران سوق می‌دهد. انسان در باهم هستن‌اش یکی از «دیگران» و «کسان» است و قدرت آنها را تقویت می‌کند (← هایدگر، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۷۴).

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۱)، *هایدگر و تاریخ هستی*، تهران، مرکز.
- اربابی، بهین (۱۳۸۶)، *زبان فهم‌ها*، تهران، مؤلف.
- حجازی، بنفشه (۱۳۹۶)، *زبان مؤدب*، جلد ۱ و ۲، تهران، قصیده‌سرا.
- حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۷۳)، «نظم، نثر، شعر؛ سه‌گونه ادب»، *مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی*، ش ۸۰، ص ۱۰۱-۱۱۴.
- حقوقی، محمد (۱۳۸۷)، *شعر زمان ما (۴)*؛ *فروغ فرخزاد*، چ ۱۰، تهران، نگاه.
- راجرز، کارل رنسام (۱۳۹۰)، *راه بودن*، ترجمه قاسم قاضی، رودهن، دانشگاه آزاد رودهن.
- _____ (۱۳۹۷)، *هنر انسان شدن*، ترجمه مهین میلانی، چ ۶، تهران، فرهنگ نشر نو.
- کوکلمانس، یوزف. ی (۱۳۸۲)، *هایدگر و هنر*، ترجمه محمدجواد صافیان، تهران، پرسش.
- ویس، ژان‌ماری، (۱۳۹۷)، *واژه‌نامه هایدگر*، ترجمه شروین اولیایی، تهران، ققنوس.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۹)، *شعر، زبان و اندیشه رهایی*، ترجمه عباس منوچهری، چ ۲، تهران، مولی.
- _____ (۱۳۹۲)، *زبان؛ خانه وجود*، ترجمه ناصر جهان‌بخش، چ ۲، تهران، هرمس.
- _____ (۱۳۹۳)، *هستی و زمان*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چ ۳، تهران، نی.
- _____ (۱۳۹۴)، *سرآغاز کار هنری*، شرح فریدریش ویلهلم فن هرمن، ترجمه پرویز شهبانی، تهران، هرمس.
- _____ (۱۳۵۶)، «طریق من در تفکر و پدیدارشناسی»، ترجمه پورحسینی، *ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، بهار، ش ۳، ص ۶۷-۸۰.

- Geertsema, M. J. (2015), "Heidegger's onto-poetology: Poetic Projection of Being". *Ekstasis: revista de hermeneutica e fenomenologia*. V.4. N.1. pp 89-113.
- Rogers. Ben. (2006), "Poetic Uncovering in Heidegger". <http://aporia.byu.edu>. pp 1-7.
- Rorty, Richard. (2005), "Heidegger, Contingency, and Pragmatism". *A Companion to Heidegger*, Edited by Hubert L. Dreyfus. Mark A. Blackwell Publishing Ltd. pp 511- 532.
- Taylor. Charles. (2005), "Heidegger on Language". *A Companion to Heidegger*. Edited by Hubert L. Dreyfus. Mark A. Blackwell Publishing Ltd. pp 433-455.